

دیروز بحث رو در زمره مباحثی شروع کردیم که گفتیم تحت عنوان شرافت علم اصول مورد بحث واقع می‌شود، اشاره هم کردیم که انشاءالله این بحث را در متد و روش همراهی با متن پیش میگیریم علتش هم این است که اگر متنی در دست باشد استنباط من این است که برای روش مطالعه و مباحثه بهتر است.

قبل از اینکه مطلب مرحوم شیخ محمدتقی اصفهانی صاحب کتاب هدایة المسترشدين را ببینیم اشاره کنم که این کتاب جایگاه بسیار بلندی در میان کتاب‌های اصولی دارد تا حدی که گفته شده مرحوم شیخ انصاری در زمره بحث‌هایی که داشتند مباحث الفاظ رو نوشتند علتش هم وجود کتاب هدایة المسترشدين بوده میگفتند چون یک این چنین کتابی وجود دارد من احتیاجی نمیبینم که دست به قلم ببرم و کتاب بنویسم و کتاب رسائل ایشان در زمره مباحث اصول عملیه است لذا مرحوم شیخ اساسا به اتکا و دقتی که در کتاب هدایة المسترشدين است وارد این مباحث به عنوان نوشتن نشدند، البته مرحوم شیخ این مباحث رو گفته اند تقریرات شیخ هم در مباحث جلد اول تحت عنوان مطارح الأنظار هست اما خودشون نوشتند.

قبل از اینکه وارد بحث شویم اشاره کنم که ما در روزهای آینده بحث مفصلی را تحت عنوان تمایز علوم بایکدیگر خواهیم داشت فی الجمله اشاره کنیم که تمایز علوم بایکدیگر گاهی اوقات از ناحیه موضوعات علوم است مثلا فرض بفرمایید در علم نحو، موضوع علم کلام است، در علم صرف موضوع علم، کلمه است. در علم عرفان موضوع، واجب الوجود است در علم فلسفه موضوع، وجود است، پس یکی از تمایزات علوم با یکدیگر بحث موضوعات علوم است یکی دیگر از تمایزات علوم بایکدیگر بحث غایات (اهداف) علوم است علوم به اهداف مختلفی که دارند با هم تفاوت می‌کنند، مثلا در علم پزشکی موضوع انسان است اما به غایت و به هدف سلامتی انسان، در اخلاق هم موضوع انسان است اما به غایت بهتر زیستن، بهتر شدن، متخلق شدن. در نحو مثلا فرض بفرمایید غایت عبارتست از صحیح صحبت کردن، در منطق عبارتست از صحیح استدلال کردن. پس یکی از تمایزات علوم باهم بحث تمایز در اهداف و غایات علوم است، کمالینکه یکی از تمایزات علوم با یکدیگر هم تمایز در موضوعاتشان هست، حالا اینجا یک سوالی مطرح کنیم گفتیم ما انشاءالله در همین روزهای آینده بحث مفصلی داریم تحت عنوان تمایز علوم که معمولا اصولیون متعرض آن شده‌اند و بحث‌های مفصلی هم دارند، آن را سر جای خودش می‌گوییم.

حالا ان قلت؛ تمایز علم بیان و علم نحو از حیث موضوع چیست؟ علم نحو موضوعش کلام است، علم بیان هم موضوعش کلام است، آیا هر دو این‌ها یک موضوع دارند؟ جوابی که داده شده گفته‌اند: نه موضوع



علم نحو کلام است من حیث الصحة اما در علم بیان و بلاغت در معانی بیان، موضوع کلام است از حیث بلاغت لذا حیثیاتیست مختلف است، همانطور که موضوع در علم پزشکی انسان است من حیث سلامت بدن، در علم اخلاق انسان است من حیث سلامت روح، پس اینجا هم دو موضوع داریم موضوعها متفاوت است، این نکته اول که در ذهنتان باشد مرحوم اصفهانی در هدایة المسترشدين می فرماید این که ما برخی از علوم رو بر برخی دیگر تقدیم می کنیم برخی را تاخیر می اندازیم، علل و انگیزه های متعددی می تواند داشته باشد، جایگاه علوم نسبت به هم میتواند مختلف باشند، گاهی اوقات یک علم بر علم دیگر بحسب شرافت تقدم دارد گاهی اوقات یک علم بر علم دیگر بحسب تعلیم تقدم دارد، اینکه بحسب شرافت بر یکدیگر تقدیم دارند یعنی چه؟ اینجا بیان میکنند می گویند اینکه بحسب شرافت برهمدیگر مقدم اند گاهی اوقات شرافت در موضوع است گاهی اوقات شرافت در غایت است مثلا چرا فرض بفرمایید ما در روزی که وارد طلبگی می شویم میگوییم اخلاق را باید مقدم بدانیم، به خاطر شرافت در غایت، چرا سعی می کنیم علوم الهی را فرا بگیریم؟ به خاطر شرافت در موضوعش. گاهی اوقات هم شرافت در غایات است فردی را می بینید همه علوم را رها می کند و سراغ پزشکی می رود چرا؟ چون سلامت انسانها از دید او اهمیت و شرافت بیشتری دارد، این دوخط عبارت مرحوم اصفهانی را بخوانیم<sup>۱</sup> که قدری هم با عبارات ایشان آشنا شویم: لا یخفی أن العلوم المدوّنة (علمی که تدوین شده اند) لها مراتب مختلفة (مراتب مختلفی دارند، در چی؟) فی التّقدیم و التّأخیر بحسب الشرافة وبحسب التّعلیم (شرافتش را توضیح دادیم و به تعلیم خواهیم رسید) أمّا الأول فیختلف الحال فیه (وضعیت درباره شرافت تفاوت می کند) بحسب إختلاف الموضوعات (موضوعات مختلف اند، از چه حیث با هم اختلاف دارند؟) فی الشرافة طبیعتا شرافت موضوع علم عرفان که عبارتست از ذات مبارک ذوالجلال از موضوع علم پزشکی که عبارتست از وجود مادی انسان اشرف است، یکی دیگر از اختلاف های شرافتی عبارتست از اختلاف الغایات فی ذلک (فی ذلک یعنی فی الشرافة) غایات در شرافت با هم متفاوت اند، طبیعتا غایت علم اخلاق که عبارتست از بهتر زیستن، غایت علم کلام که عبارتست از سعادت اخروی در عقاید از غایت علم بدیع که عبارتست از اینکه آدم دوتا شعر بتواند در کلامش بیاورد یا یک ظرافت های کلامی رو بیاورد جلوتر است، پس اختلاف الغایات فی ذلک یعنی فی شرافة أو فی اختلاف الغایات فی شدّة الإهتمام بعضی از غایات اهتمام انسان بهش بیشتر است این فی شدت الإهتمام هم عطف به ذلک می تواند بشود و هم به غایات. اهتمام

۱- هدایة المسترشدين / المرآة الإصفهانی، شیخ محمد تقی؛ ج ۱ ص ۱۳



انسان طبیعتاً در زندگی خودش به سلامت بدنش بیشتر از این است که مثلاً در علم تاریخ بدانند در زمان تیغعلی شاه چه حادثه‌ای اتفاق افتاده، اگر قرار باشد بین این‌ها یکی را انتخاب بکند یا اهمیت بیشتری پیدا بکند طبیعتاً سراغ پزشکی میرود، کما فی علم الهی و علم الفقه بالنسبة الی ما عداها من العلوم، علم الهی یعنی الهیات که معمولاً می‌گویند به معنای الهیات به معنی الاخص می‌گویند، در سابق فلسفه را تقسیم می‌کردند به الهیات به معنی الاعم که خودش شامل می‌شد به امور عامه بحث جواهر و اعراض و بعد هم بحث الهیات به معنی الاخص، علم الهی که می‌گویند یعنی مسائلی که پیرامون ذات مبارک واجب الوجود است، علم اما بحسب التعلیم، گاهی اوقات تقدیم و تأخیر استحسانی است اما گاهی اوقات توقفی است، (تعبیری که دوستی که این پاورپوینت رو نوشته‌اند توقفی است حالا شاید بهتر از توقفی توقف علوم بر یکدیگر باشد)، به چه معناست این تقسیم؟ گاهی اوقات می‌بینید یک علم فراگیری‌اش متوقف بر علم دیگری است، مثلاً شما تا ندانید دو بعلاوه دو می‌شود چهار طبیعتاً حضرت تعالی نمیتوانی وارد علم هندسه شوید چون در هندسه اول قضایا این است که مجموع زوایای داخلی مثل ۱۸۰ درجه است، خب اگر به طرف گفتید ۱۸۰ درجه اما نمی‌داند ۹۰ به‌علاوه ۹۰ میشود ۱۸۰ طبیعتاً وارد این علم نمیتواند بشود، یا مثلاً فرض بفرمایید در علم فقه یک فقیه کسی که می‌خواهد فقه یاد بگیرد، یادگیری‌اش متوقف بر یادگیری نحو و صرف است، مگر کسی می‌تواند نحو را یاد بگیرد اما مثلاً علم لغت نداند؟ یا فقه را یاد بگیرد علم نحو را نداند؟ خب اولش می‌خواهد به روایت رجوع کند می‌بیند: «لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد» خب باید بدانند معنای لای نافیہ چه می‌شود، اما گاهی اوقات این‌ها توقف برهم ندارند بلکه صرف استحسان‌اند، اینجا یک پرائزری بازکنیم در ذهن دوستان باشد و اون اینکه استحسان ممکن است در ابتدا به ذهن برسد که یعنی اللابختکی یعنی بی هیچ ملاک و مینا، درحالی‌که تمام استحساناتی که ما در کارهایمان داریم یک ملاکی دارند، بی ملاک محض نیستند، مثلاً شما قرار می‌شود کل جمعیت حاضر را به صف کنید، این را می‌سپارم به ذوق خودتان، می‌گویم با ذوق خودت این مردم را به صف کن، این صد نفر را به صف کن، حالا شما یک وقتی به ترتیب قد به صف میکنید، یک وقتی بر اساس علم یا سن یا.. به صف میکنید، یک تقدیم و تأخیری به آن‌ها میدهی اما اینگونه نیست که این تقدیم و تأخیر بدون ملاک باشد بالاخره یک ملاکی شما برای خودت داری اما تعیین اون ملاک و انتخابش از ناحیه شما به ذوق خودتان است.



در نتیجه در تقدیم و تأخیرهایی که وجود دارد در موارد تقدیم و تأخیرهای استحسانی یک ملاک‌هایی وجود دارد بی ملاک محض نیست، حالا این ملاک‌ها می‌توانند چه‌ها باشند؟ اولین آن‌ها این است که ممکن است بر اساس آسانی در فراگیری باشد، می‌بینید یک علم بر علوم دیگر تقدم پیدا می‌کند چون فراگیری آن راحت‌تر است، الآن شما در کلاس اول دبستان به بچه‌ها حساب یاد می‌دهید یک، دو، سه... چرا؟ به خاطر اینکه حساب طبیعتاً از جبر راحت‌تر است، شما یک طلبه‌ای که وارد حوزه یاد می‌شود روز اول به او فلسفه یاد نمی‌دهید به خاطر اینکه سخت است، قدرت فراگیری‌اش را ندارد تحملش را ندارد، واژگانی باید آرام آرام برای این فرد تعریف بشود وقتی در ذهن آن شخص تعریف شد در ذهن او نشست آنوقت او بتواند با آن‌ها کار بکند، پس یکی تقدیم علوم ریاضی بر فنون حکمت، در سابق بر این مثال خود مرحوم اصفهانی است که دوستان ذیل این نوشته‌اند، یکی از مباحث حکمت بحث اصالة الوجود است، خب طبیعتاً اصالة الوجود خیلی مبحث سخت‌تری است تا یادگرفتن اینکه پنج بعلاوه پنج مساوی است با ده، ممکن هم هست تقدیم و تأخیر هم بر یکدیگر نداشته باشد، مثلاً دوستانی که اینجا هستند ممکن است اتحاد نوع اول در جبر را بلد نباشند، اما اتحاد نوع اول در جبر راحت‌تر است از فراگیری مباحث اصالة الوجود، پس اگر کسی بخواهد هر دو این‌ها را یاد بگیرد اول میرود سراغ مباحث جبر، پس این تقدیم نوع اول استحسانی. نوع دومش عبارتست از اینکه یک علمی می‌بینید مبادی‌اش و استدلال‌هایش محکم‌تر و متقن‌تر است مبانی متقن‌تری دارد مثلاً فرض بفرمایید حضرت‌عالی در علم ریاضی می‌گوید پنج بعلاوه پنج مساوی ده است، این بسیار از نظر استدلالی محکم است، لذا شاید در کل دنیا در این تشکیک کند، اما نحوه‌ی برهان آوردن و استدلال کردن و مبرهن کردن بلکه بنیان‌های برهانی بحث بسیط الحقیقة کل الأشياء و لیس بشئ منها، به این سادگی نیست بلکه به این قدرت هم نیست، یک پراتزی رو باز کنیم در ذهن دوستان بماند همیشه بدانید چیزهایی که بدیهی است مورد اختلاف نیست، هر چیزی وارد اختلاف شد هرچه تشتت اختلاف بین جامعه عقلا در آن بیشتر شد می‌بینید از بداهت فاصله گرفته و نظری شده جامعه عقلا در دودوتا چهار تا تشکیک نمی‌کند چون بدیهی است، اما در اصالت وجود و اصالت ماهیه می‌بینید تشکیک میکند، معمولاً اون چیزهایی که وارد دایره نظریات می‌شوند، مورد اختلاف واقع می‌شوند، چرا؟ یکی از بزرگترین عللش این است که این ادله ایجاد کننده‌اش به آن محکمی نیست.



استحسان تقدیمی و تأخیری نوع سوم عبارتست از تقدم رتبی در موضوع؛ می بینید که یکی از علوم موضوعشون بر علم دیگر رتبتاً مقدم اند، صاحب کتاب هدایة المسترشدين می فرماید که مثلاً علم نحو که ما در آن از احوال کلام بحث می کنیم، از حیث صحت ترکیب و سقم ترکیب، مثلاً میگوییم که آیا «کان زید قائماً» درست است اما اگر گفتی «کان زید قائم» غلط است، پس بحث می شود در علم نحو پیرامون احوال کلام از حیث صحت ترکیب، این از نظر رتبه مقدم است بر علم بلاغت که بحث کنیم در رابطه با کلام از حیث محسنات کلام، از حیث زیبایی هاش، چرا؟ چون اول راه رفتنت رو یاد بگیر بعد خوشگل راه برو، اول حرف زدن را یاد بگیر بعد زیبا حرف بز، پس علمی هستند که موضوعشان رتبتاً بر علوم دیگر مقدم اند.

نوع چهارم از تقدیم و تأخیر استحسانی تقدیم رتبی در غایت است، هدف از بلاغت چیست؟ زیبا صحبت کردن، که چرا؟ که تأثیرگذاری بیشتری پیدا کنید، کسانی که زیبا صحبت می کنند در روایت داریم که «إنَّ منَّ البیان لسحر»، بعضی از بیانها هستند ساحرانه اند، سحر می کنند چرا؟ به خاطر اینکه تأثیر وازه‌ها در روح انسان وقتی بخصوص آمیخته با هنر می شود، یک تأثیر روانشناسانه خاصی است، اما قطعاً صحیح صحبت کردن غایتی است مقدم بر زیبا صحبت کردن است، پس این موارد استحسانی است که مرحوم شیخ محمد حسین، مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی در هدایة گفته اند عبارتش از خط دوم و أمّا الثانی تا اون خط پایین و أمّا الثانی.

اما در عبارت قسمت دوم - بحسب التعليم، قبل از اینکه این مطلب را بخوانیم یک مبحث مفصلی را همینجا یاد بگیرید، تا بعداً هم جاهای دیگر که به آن رسیدیم بتوانیم با آن ارتباط برقرار کنیم. در علوم ما یک چیزهایی داریم به نام مبادی تصویری و مبادی تصدیقی، وقتی وارد یک علم می شویم، علم یعنی چی؟ علم یعنی ما می خواهیم یک محمولی را برای یک موضوعی ثابت کنیم، مثلاً شما در علم پزشکی می خواهید بگویید سلامت در جایبست که آنتی بیوتیک بخورید، در علم نحو می خواهید بگویید مرفوع بودن در جایبست که مبتدا و فاعل حضور داشته باشد، در علم بلاغت می خواهید بگویید حصر در جایبست که إنّما باشد در اصول ما می خواهیم بگوییم که حجیت در جایبست که خبر واحد باشد پس می خواهیم یک حکمی را برای یک موضوعی ثابت کنیم می خواهیم بگوییم این موضوع دارای این حکم است الف، ب است پس درحقیقت تمام تلاش ما در یک علم پیرامون اثبات یک محمول برای یک موضوع است، به زبان ساده آیا می شود سر بی صاحب رو تراشید؟ خیر، پس باید قبل از اینکه محمولی رو برای موضوعی ثابت بکنیم باید بدانیم موضوع چیست، تعریفی



داشته باشیم، باید محمول را بدانیم چیست و تعریفی از آن داشته باشیم، پس قبل از اینکه وارد علم بشویم ما باید بدانیم راجع به چه حرف میزنیم و چی را برای چی می‌خواهیم ثابت کنیم، پیرامون چی می‌خواهیم حرف بزنیم، هرچیزی که ما در رابطه با معانی این موضوع و محمول‌ها حرف می‌زنیم، شما می‌گویید خبر واحد حجت است، این «است» مربوط به علم اصول است اما خبر واحد چیست؟ تعریف خبر واحد چیست؟ این را از قبل باید بدانیم، دو اینکه ما باید بدانیم حجیت چی هست، پس از قبل باید تعریفی از حجیت داشته باشیم، پس شما قبل از ورود به هر علم لابد و مجبورید که بدانید راجع به چه صحبت می‌کنید، چی را برای چی می‌خواهید ثابت کنید، چی را از چی می‌خواهید نفی کنید، آن مباحثی که پیرامون معانی موضوعات، معانی محمولات است رو مبادی تصویری می‌گوئیم، هر بحثی که پیرامون مفهوم و معنای موضوعات و محمولات یک علم است، معنایش، یعنی مثلا چی؟ حالا بود و نبودش فرع دیگر است، همه آن‌هایی که پیرامون مفهوم یک موضوع است این‌ها جزو مبادی تصویری است، گاهی اوقات این مفاهیم بدیهی‌اند مثل اینکه در علم نحو یا در علم اصول، می‌گوییم خبر واحد، خبر واحد یا خبر، این بدیهی است اگر باشد، یا می‌گویید کلمه، بدیهی است انسان‌ها کلمه را می‌شناسند، گاهی اوقات هم بدیهی نیست، مثلا شما می‌گویید سقمونیا، حالا سقمونیا چیست؟ بدیهی نیست، من باید برای شما توضیح بدهم که سقمونیا یک گیاه است که در آفریقا می‌روید، باید بدانید آفریقا کجاست، این گیاه برگ پهنی دارد، باید بدانید برگ چیست، پهن چیست، یک شیره لزجی دارد باید بدانید لزج چیست، که این شیره لزج را وقتی زنبور روی آن می‌نشیند باد می‌کند و این‌جور چیزها، پس باید تعریف کنم سقمونیا را برای شما، سقمونیا یک گیاه است که می‌گویند برای یکی از امراض خوب است مثال‌های معروف علم حکمت، در هر صورت گفتیم چه بدیهی باشد چه غیر بدیهی، اگر بدیهی بود که هیچ، اگر بدیهی نبود در هر صورت اتقدر باید برویم تا به تعریفش برسیم، در هر دو صورت ما به این‌ها مبادی تصویری می‌گوییم، پس مبادی تصویری: یک علم علی قسمین بدیهی و نظری.

اما نوع دوم مبادی تصدیقیه یک علم‌اند، می‌خواهم بگویم سقمونیا برای سردرد مفید است، مبادی تصویری اش چه بود؟ معنای سقمونیا باید بدانید چیست، سردرد را باید بدانید چیست، مفید بودن را باید بدانید چیست، اما اینجا یک چیز دیگری هم لازم است، و آن این است که هرچه برای سردرد مفید است خوب است خورده بشود چون اگر این کبری به آن ضمیمه نشود، خوب مفید است چرا من بخورم؟ پراتنزی رو باز کنیم ما یک واسطه در ثبوت داریم یک واسطه در اثبات، واسطه در ثبوت عبارتست از علت، واسطه در اثبات



عبارتست از دلیل، شما دستتان را روی آتش می‌گیرید، به محض اینکه گرفتید می‌سوزد، علت سوختن دست شما چیست؟ آتش چون آتش واسطه است برای اینکه حرارت در دست شما ثبوت پیدا بکند، پس آتش واسطه در ثبوت حرارت است در دست شما، علت سوختن دست شماست اما دست شما می‌سوزد می‌روید در مانگه، وارد می‌شوید، دگر نگاه می‌کند می‌گوید چقدر بد سوختید، از کجا فهمید؟ از آنجا که گوشت تبدیل به کباب شده، پس از اینکه گوشت تبدیل شده کباب فهمید که دست شما سوخته، یعنی دلیلی پیدا کرد، به این می‌گویند واسطه در اثبات، مثال: شما اینجا نشستید می‌بینید از پشت آن ساختمان دود بلند است، دود برای اینکه آن ساختمان آتش گرفته واسطه در چیست؟ واسطه در اثبات، دلیل ماست برای اینکه آن ساختمان آتش گرفته، اما علت اینکه آتش گرفته چه بوده؟ گاز، گاز داخل ساختمان منفجر شده ساختمان آتش گرفته، آن چیزی که مطلب رو برای ما ثابت میکند می‌گوییم دلیل، واسطه در اثبات، آن چیزی که فی الواقع باعث پدید آمدن شیء می‌شود می‌شود علت، واسطه در ثبوت.

در هر علمی احتیاج به یک واسطه در اثبات داریم، شما می‌گویید «العالم متغیر» و «کل متغیر حادث»، چه چیز توانست اثبات کند که عالم حادث است؟ آن کبری، یعنی اگر نبود این کبری کلی و «کل متغیر حادث» ، شما نمی‌توانستید ثابت کنید العالم حادث، می‌گویید زید پسر خوبیست، به پسر خوب هزار تومان بده، پس به زید هزار تومان بده این هزار تومان را کدام دلیل آمد اثبات کرد که باید به زید هزار تومان داد؟ اینکه به هر پسر خوب باید هزار تومان داد، در هر علمی احتیاج به یک دلیل داریم، این دلیل در خود آن علم قابل اثبات نیست به این دلیل یا حد وسط یا کبری کلی یا واسطه در اثبات یا مبادی تصدیق می‌گویند، پس مبادی تصدیقیه رو هم شناختیم، از اینجا می‌خواهیم یک تعریف دومی رو ارائه بدیم، پس ما در هر علمی محتاج به یکسری کبری‌های کلی هستیم که این‌ها قضیه اند، یک قضایایی هستند که این قضایا کارشان این است که به ما کمک می‌کنند که بتوانیم آن موضوعات و محمولات علم را برهم بار بکنیم بتوانیم قضایای علم را برهم بار بکنیم، یک مثال از علم فقه بزنم، روایت زراره می‌گوید نماز صبح بخوان، این قضیه داخلی علم فقه است بعد می‌گوییم هرچه زراره می‌گوید حجت است، این را از کجا آوردیم؟ از اصول آوردیم، نکته بعد؛ هرچه زراره از قول امام صادق(ع) می‌گوید حجت است، حالا چه کسی گفته خود قول امام صادق(ع) حجت است؟ می‌گوییم در علم کلام ثابت کردیم که قول معصوم حجت است، یکی می‌گوید ما از کجا می‌فهمیم؟ شاید زراره دروغ گفته باشد؟ می‌گوییم خبر ثقه مشیر به واقع است، رجال ثابتش میکند، که زراره دروغ نمی‌گوید، بعد



شما می‌گویید خب شاید راوی خطا کرده باشد، یک قضیه داخلی علم اصول می‌گوید اصل بر اینست که مردم خطا نمی‌کنند، یکی دیگر می‌گوید اصلا در آن روزگار شاید زراره خیال کرده، نبوده، نفهمیده، چه کسی می‌گوید آن چیز که زراره شنید همان بود که در واقع بود؟ مباحث معرفت‌شناسی می‌گوید آنچه که انسان‌ها می‌شنوند مطابق با واقع است، اگر این قضایای پی‌درپی نباشند ما نهایتاً از یک روایت نمی‌توانیم این حکم رو بفهمیم، انتظار یک حکم از یک روایت می‌بینید پشتش چه مقدار قضایای دیگر نهفته است، پس در هر علمی محتاج هستیم به یک سری تعاریف از مفاهیم داخلی آن علم، که به آن‌ها مبادی تصویری می‌گوییم، و محتاج هستیم به قضایایی که بیابند کمک کنند به ما برای اثبات، برای اینکه بتوانیم قضایای داخلی علم رو ثابت کنیم، به آن‌ها مبادی تصدیقیه می‌گوییم، اما کبری‌های کلی، این کبری‌های کلی دو جور اند: یا بدیهی اند یعنی همین دلیل، همین مبادی تصدیقیه، که اگر بدیهی بودند کار ما راحت است، بدیهی مثل اجتماع التقیضین محال است، مثل امتناع تقیضین و مثل ارتفاع تقیضین محال است، مثل کل بزرگتر از جزء است، اما گاهی اوقات بدیهی نیستند که خودشان اول دعوا هستند، الان من از حضرت‌عالی می‌پرسم، می‌گویند یونس بن عبدالرحمان روایتی نقل کرد، آیا ثقه است؟ نمی‌دانم ممکن است باشد ممکن است نباشد، باید بروید کتاب‌ها را ورق بزنید ببینید آیا یونس بن عبدالرحمان ثقه هست یا خیر، بدیهی نیست، اگر این دسته قضایا بدیهی بودند به آن‌ها اصول متعارف می‌گوییم، اگر بدیهی نبودند و نظری بودند که باید جای دیگری ثابت بشوند، به هر حال جای آن داخل این علم نیست، اینکه یونس بن عبدالرحمن ثقه است یا خیر مربوط به علم رجال است مربوط به فقه نیست، اگر اینگونه بود به این‌ها اصول موضوعه می‌گوییم، اصول متعارف آن بدیهیات بودند، اصول موضوعه غیر بدیهیات پس این اصول موضوعه بسیار در علوم مهم‌اند، علوم بدون اصول موضوعه اصلاً می‌شود گفت نداریم، شما الان برو متخصص بشو در پزشکی، آن‌جا می‌گویید این دارو را که با این ترکیب بکنی به بیمار می‌دهید می‌گویید بخوری خوب میشوی، این اول بحث است. این دارو چه چیزی درونش است؟ نمی‌دانم من که شیمی‌دان نیستم می‌گویم من اصول موضوعه دارم با فرض به اینکه این دارویی که به من داده‌اند آنتی بیوتیک است، داروساز نیست، ما در علم فقه که وارد بحث می‌شویم پیرامون مسائل لغت بحث نمی‌کنیم.

خب این بحث مبادی تصدیقیه رو گفتیم، تمهیدی کوتاهی دارد و بعد وارد مقداری تاریخ بحث اصول

می‌شویم.

